مجلد نخست جواهر المثنوی

بخط مصنف شریف آن

انجم اصفهانی

جلد اول جواهر المثنوی

عارف ربانی انجم اصفهانی

[illegible]

رساله مجمع صنعت در شرح حدیث الله اعلم الآیه
اول ...
[illegible]

زنش و از نی جلگه سلسله
در نشست ولی جان دم ببر
لیکن در از ابر ...
نای این چند دم
دم بهم چو دم ...
نبینه بای هرلارنی ...
در نشست ...
جبه ...
آن که ...
دم در این سلسله
قصه ...
نیم ...
حاب ...

نی شام نی ...
صورت نی ...
نی تصور نی ...
ادرس نی ...
چون تو ...
در دنی ...
در دنی ...
آن که ...
ادمی ...
ادمی ...
آن که ...
نی بیمن ...
حاب ...

در سوم جمع این ارواح
از بالی صورت جان ...
در زمانه ...
از فلاو ...
جیم جدا ...
در تو ...
از نفس ...
در نفس ...
تا مولهم ...
گر بها ...
گر بها ...
العبد ...
مجو ...
شد جدا ...

از ...
در نفس ...
از ...
جسم ...
تا ...
سوی ...
از نقیر ...
در ...
این ...
تا ...
غنی ...
تا ...
جسم جدا ...
جسم جدا ...

جزو جزو این ابر ها جسم
بیشتر از ...
در بیرش ...
از ...
جیم جدا ...
فانیان ...
محو ...
بار ...
در ...
گر بها ...
بلکه ...
ابحو ...
جان ...
در دم ...

[illegible]

با وجود صد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جان همی نالد مدام و در اسیر
آب مسلوبه محیط عظم از رود
منبسط در زیر کهف جدا
می شود بی جان چو جزو خدا
در سفرها دل کند بازی خورش
شد دلی از جمعی از خود جدا
بس همه جزئی [illegible] فضول
از چه سو بود از همین بار خدا

خاک مسلوبه شدم از نور سپهر
مجلس [illegible] سحر و [illegible]
روح جدا [illegible] خدا
چشم همه [illegible] کهف جدا
[illegible] عمل [illegible]
در سوی [illegible]
جان بود [illegible] عقول
قدر روز [illegible] اشتیاق

جز مسلوبه جدایم از محیط
[illegible]
[illegible]
رو جدا از [illegible] نور
یک سو از [illegible]
[illegible] جمع بار
[illegible]
هر که [illegible] خلوت

باز مسلوبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
رو در [illegible]
از [illegible] نور
[illegible]
جسم [illegible]
[illegible] پروانه [illegible] شمع

باز جوید روز کار و جان خویش

آدمی دل هر [illegible]
هر یکی اجزاء [illegible]
جزو جز از جمع [illegible] جدا
سر بسر اجزاء همی [illegible]

این سخن [illegible] تحقیق
از مرکب جزو [illegible]
جمع [illegible] نقره دار
از جلد [illegible]

جزو جزو [illegible]
[illegible]
ناله [illegible] جمع [illegible]
از [illegible] جمع [illegible]

[illegible] تحقیق
[illegible]
بار [illegible] تحقیق
[illegible] راه [illegible]

از [illegible] جمع [illegible]
[illegible]
[illegible] جسم [illegible]
[illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لطف [illegible]

[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هیچکس اکر ادامی اسرار دن
اکه دل اسرار بوده کیت
هیچکس اکاه اسرارم زبانکیت
غیر حیرت [illegible]

هیچکس اولمش کیس اکاه
اکه ازجدای [illegible]
کاه چون دل [illegible]
طعن [illegible]

بهر دردسر کسی [illegible]
ازاتش [illegible] بت
ناله [illegible]
عذر [illegible]

راز مجنون [illegible]
ناله دلبر [illegible] شنید
راز لیلی [illegible]
عاشق [illegible]

لیک از اهل دل و آنچه
عاشق [illegible]
[illegible]
[illegible]

ناله [illegible]
سوز [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

سر عاشق فقر ... از جهد
ابر عاصر از نعاق در مبدا
ابر فاصد از احسان از عدم
ادجهد ارزوبرا عرش جهای عشق
اجه بسر بنر ارجبی عشق
در بجهو ... نواله اسلید
سر بلادم ... سلسد
بجهو کاید صداع ...
ادرنیس ارزیده جهان ...
ام حکایه کاید جهان ارقلق
از دمی کید جهات اورداهلق
فرازدم دیگر ... وبم
نعمه کیبر ... عدم
کاه ... ارد جهد ... حرمته
تسوار ده جهان ... جرکله
از دمی ... نور ونوا
کیرمی ... زیبا نور ونوا
اودسوار اسکان ار

ارنبین ... دیرکلی
هسمر ... بیر ... اسرین
جه ... خلیل ...
بدانسل کید مجد ... اجهمی
اردنی ارقصر ... اطرار دی
اخرف ...
... نشی ...
ابجو ... دینا ... رالده
ابجو دنیا زاد ارکار
دوراان ... اراد
ابجو ... از ... سلسید
ارفرق ... داری بو
دبین ... سله
عقد ...
عنو آتو عقد ابج
عهد راعنق ... ساح
جیب ... فلکه
کاه ... نار وکلاه ... ساهد
که ... دیا ... ورنسا

ادبیه دبیس ... از بحرمی
... یعنی ... بونو دی
نجد جان و ... ارداح
حبر ... داری ... ارداح
نغمه ... داری ...
... فصل ... الهی ... ری
... عنو ... کوی ...
... جر ...
الهدد ... ارارنجم ای
... فلک ... سع
نور در ابر و تلعله
لقمه ... جبس ...
ابجو دانه راه لعم ...

آتشی حلو جهلا توخته
بیر برادر دوبعض دوس جرام
ابجر بعضی بلادارد دگر
بهر ار آتش بیادم سوز سالی
ابکر وکه آتش یاتش سوق
آتشی از عوض از بیان بگرنا
اردلی دمنعها آن یاران
گو کلمسوا آتش جهلبار
ای همه حاکا جسیاد سوخت
ایدمی حلها جرم بحرش
سوز دجوش نای دی جوش ساز
نار که دوبهی کلی ازان کشت
جیب بگردد ابدا زبن دا شق

آتشی زند دمدمه برادرد
الحریا سیع ننش ازار بحید
بلنید ایدی انکو آتش بو
آتشی کاسد ابجد و وعد
آن اناخبر بکف از خوش نمی
آتش لعه جاغ ادرخت
اکسی اتش کز خوش است
بیر برادر دیر اندم کاست
برجر دنیش ارغنوی اوزنی تام
آتش عنوی کاند تیاو
ازجه بینی ازار بیلی و اشق
جید دکلرا از نغمه ار
ابن زلزلی سهاله از جوقلا

ابر علادا ایا کله سور بو
الحریا انه درزبان ایت
بی خبر از دیگر مهر در بو
مرد ازمین یانو راه ایجاد
آرزی جونی بوا زانی آزی
آتش نبض خون خجد
آتش لعه نیاز کیرک
ادمری سی ادم جو تاب
برزش ارید ابدی ماهی از
جوش غنوی کاندر ماه بو
برجرش غنو نیاید دنیاه
برو خید دیر بر بری از زار
ابجو در اسا جسیم بری

جیب لسوراین علاق وار
بلید ایدی اتش اری دردا
ارمی بمعوالم اتی
ابجراا اتش درابیس بو
لید لغم ار عشق دلی کی
بیر ... بادار ادار
بوا بیدا ... در فاجلید
آتش عنوان ...
این سورا رحاکل ارعنو
ابدی ... جوش ...
هاید نیش عنو ...
راتش عنوان ملک ...

ازمی دهرا بجمی بد اموتش

نی ها نکو حالی از است بود
اینه همه از شرح [illegible]
افزاید نی [illegible] از [illegible]
اردم و هدیه [illegible] نغمه [illegible]
ای عجب [illegible]
[illegible] نوا

نی حدیث راه پر خون میکند
[illegible]
[illegible]
ایه همه نغمه [illegible]
[illegible]
[illegible] اندم [illegible]
هر دل محرم [illegible]
غیر [illegible]

[illegible]
[illegible] اگه [illegible]
شغله [illegible]
[illegible]
[illegible]
درد [illegible]

قصه های عشق مجنون میکند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کوش [illegible] محرم [illegible]
[illegible]

گر چه [illegible]
نی برادر [illegible]
از [illegible]
کو [illegible]
نی [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
غیر [illegible]
محرم [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر که نیهان بهر وارد از جمله است
ارجه تا تنگ جلد آدم است
ارجه تا بهر نهان خلق خست .

به درجه بیشتر ادارا حقیقت است
فرع ارجه هیکلی از جمله است
مجمع آینه بر وبند رندی شود
جبین هستی صافی ماه از انکه حسن
الضعفا جهد درد بوسه بر زند
گر حجاب از آینه حالا آید بستر
با عکس عین ببین بنعلکس
شرط آینه نقاب چهره .
رو مراقب باش در دلکر احد

حرم عشق بهر حسن بر است آن
طراوات این عالم و انعام
الحسن اسجاد از است .
جمع در کوس انکه هر یک
امیر اهل اسمان اصفیا
از همه رنگ اخوند رنگی
نور وحدت در کثرت بنعلکس
عالی را از اب ازرند
بر ندام فرد ماه ار احاد نفر
در دو بی ظهار معکوس از حسن
جمع مثال صور در اذن
با سوی از ابات دلکر او احد
عنبر علکس افتاب آمد نجات به .

ارجه همت ار بهر انسان افرید
ارجه بین الحسو بر شد در هر
صورت حال ابن تا از جهت
احمد ارباب [illegible] ز بان ار او
لعلی انسان انکه [illegible]
با بهاید در نو بنور ار کیاب .
بنعلکس در بوجه نور ار
گر حجاب انکه از انعکاس
رو صفت ار کثرت [illegible]
گر همی خواهی [illegible]
آن نقای بهر تو دیگر احد است
به بنعلکس ز افتاب آینه چون

و ار خرد
[illegible]
[illegible]

[illegible]

عقائد نامه

لوح من عرض عقاید بود ای حی کریم
حاکی از لوح دل بنده تو ابراهیم

خوش گلستان شود این آتش نمرود نفس
بوزد ار که بآن آتشم از فضل نسیم

تو خداوند کریمی و نداری همتا
فردی و لم یزل و قادر و خلاق علیم

احدی و صمد و لم یلد و لم یولد
بی شبیهی و توانایی دگر بر و رحیم

هست توحید تو حق دین تو ای مرحق
هست اسلام همی حق و مرادین قویم

آنچه فرمود نبی حق بود از جنت و نار
عدل محض است همی ز نعیم و جحیم

انبیا حق و کتب حق و شرایع همه حق
حکم تو حق و بایزد همه دارم تسلیم

حق بود مرگ و دگر قبر و سؤال و دو ملک
حق معاد است و دگر رستخیز عظیم

انبیاء تو بود نیز اولوالعزم تمام
نوح و عیسی است و دگر حضرت موسی کلیم

بس خلیل است و بود خاتم ایشان احمد
که بمعراج نمود [illegible] خاص ندیم -

رو در فن خود بجوان گنج را
چون حقیقت نگری بند دولت
آن کلام اعجز بهر عزت -
در خرابات آمد چه گنج دولت -
بهر ملکی است گنج اسکار
است الغرض از جوهر فضل و جود
با جهان خود از [illegible] سعود

سار راه حق [illegible] از گنج را
الحق شیا جابجا از جاها نشوی
گنج در دل عبادت [illegible] -
است عارف از [illegible] کار
بهر دو جهت [illegible] کار
آدمی را بهر جوهر است [illegible]
[illegible] سعد

حلیت آن گنج خفی [illegible]
الحق شیئی آگاه از [illegible]
رو در می [illegible] کتاب -
رابطه [illegible] حق [illegible]
جسم [illegible] کنج [illegible]
بهر خود مرات [illegible]
جسم خاک از عشق [illegible]

کوه در رقص آمد [illegible]

رو برادر [illegible]
خصم بر [illegible]
[illegible] از [illegible]
شکر [illegible] بر صبر
خم گی [illegible] غصه را
جز [illegible] قصه را قصه [illegible]
هم خیال [illegible] -

همه اصحاب محمد و به تقبیل خیر — او وصی اند همه رهبر ما بی شک و بیم

چار یار همه نور [illegible] همه شافع بجا — هرچه اصحاب دیگر با دل و جان [illegible]

خاصه آل احمد [illegible] در دل جو — ای بوالحسن ولی الله [illegible]

فاطمه بنت احمد علی و حسن — نه [illegible] حسین امام رحیم

همه [illegible] — همه [illegible] نسب تو [illegible]

[illegible] — [illegible]

بشر دیگر حسین [illegible] — [illegible] دارم [illegible]

دیگرم همه حال [illegible] — [illegible] دارم [illegible]

جز که [illegible] دیگر تو [illegible] — [illegible]

میهمان [illegible] — سالها [illegible] و دادیم همه تو [illegible]

حالی دادی [illegible] مهمان توام — [illegible]

خود بفرمود اکرام مهمان [illegible] — [illegible] مهمان [illegible]

حال این [illegible] — [illegible]

خانه [illegible] — نه [illegible]

روضه [illegible] — [illegible]

پس [illegible] حیدر عمر — [illegible]

دال آن [illegible] — [illegible]

ای همه جرم [illegible] — [illegible]

این [illegible] — چه [illegible]

گر نه آمد دیگر [illegible] — نه دیگر کار [illegible]

الحمد [illegible] — [illegible]

الحمد [illegible] — همه [illegible]

باز رکعه در جلسه دیگر بعد از [illegible] گفت خطاب هم رو به شیعه ابلیسیم

بار الها تو ببخشای گناه همه را

همه از ذاکر شاه شهید محترم

هم تاریخ مرحوم ملک [illegible]

چون بره این جهان در اوج ملال — که به خوشی [illegible] در [illegible]

آنچه [illegible] صورت [illegible] — در [illegible] همه بر [illegible]

اگر [illegible] در این جهان — به [illegible] مرگ آمد

آزار [illegible] — بنگاه [illegible]

[illegible] از آن نگاه [illegible] — [illegible] دل [illegible]

زلفه [illegible] — [illegible] نیست [illegible]

[illegible] — [illegible] محمد حیدر

[illegible] — [illegible]

[illegible]

بسمه تعالی

این احقر [illegible] مجد الشعراء النجم در سنه [illegible] برادر [illegible] و اخلاق [illegible]

معروض میدارد که از اول شباب شروع در اشعار مثنوی معنوی [illegible]

شد و کتاب مرحوم حاجی [illegible] را از ابتدا الی انتها [illegible]

برخی [illegible] با چند کتاب دیگر [illegible] و چندی [illegible]

و خط مولوی چاپ طبع هند و با نسخه های دیگر ابدا طبع [illegible]

[illegible] ترجمه [illegible] مجلد تفسیر کلام الله با سه مجلد شرح [illegible]

و [illegible] با هیچ جزو [illegible] مطبوع

[illegible] در احوال صاحب [illegible] و [illegible] اطلاع

با چند جلد در شرح اشعار مولوی نظم و نثر و کتاب دیگر

در [illegible] و [illegible] است ایشان موجود

[illegible] چند جلد دیگر [illegible] مثنوی [illegible]

[illegible] کرده نشده این [illegible] را [illegible]

رطب اللسان [illegible] شنیدم که این دل [illegible] خبر از درون مرا [illegible]

لذا از [illegible] و [illegible] مجموعه [illegible] مثنوی [illegible] مجلد

[illegible] جلد اول شروع [illegible]

[illegible]

جلوه [illegible] محفوظ [illegible] کتاب [illegible]

از [illegible] حضرت حق [illegible]

دفتر اول [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

باز بشنو از نی اندر نیستان [illegible]

باز بشنو از نی [illegible] پرده [illegible]

[illegible] شمع [illegible] پرده جلوه [illegible]

باز بشنو [illegible]

نغمه‌ها [illegible]

[illegible] نوا [illegible]

[illegible] نوا [illegible]

نی [illegible]

[illegible]

نی [illegible] نوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

نی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا نبودیم در شهر قدیم
شهرها را با ملک [illegible] انیس
مجملا از نی شنیدی سر نوا
تا کلا اصوات [illegible]
نغمه و صوتی و فرق [illegible]
شهر جان افکنی [illegible]
بلبلان در جهان [illegible] گل باغ
سوی غربت رو نماید [illegible]
تا بغربت کار آمد جان
گر چه جان را در غربت [illegible]
کاروان را نیست ره در دنیا
از وجود آمده از [illegible]

در جهان چون آمدیم از آن قدم
شکر بسیار از آن [illegible] از عجز
حال کو از عندلیب و نغمه‌ها
شب سر در آن [illegible]
از فراق او [illegible]
آشیان [illegible] از آن [illegible]
همچو بودیم حال [illegible]
در بلغ با جد ما
موج چو [illegible] سر جهان
همسفر چو از شهر [illegible]
سیر و بید و نیز [illegible] دم بدم
انجمن آن انجمن [illegible]

تا که نبودیم در هزار قدم
چه کرده‌ایم و بدادیم از عجز
بلبلا باغ [illegible]
با همه آن عندلیبان در فغان
گلشن افکندیم در [illegible]
انس بگرفتیم با جسم [illegible]
سبز ما شد تا از آن باغ
بهر ما [illegible]
کام ما دادن [illegible]
در عدم [illegible]
کاروان را از عدم سوی وجود
جز دمی [illegible]

ای عجب دیوار [illegible]
تا تو را ای برادر کار کرد
رو بجه سد سکندر وار تو
تا ببینی جلوه‌های [illegible]
جسم ما را [illegible]
جز و قصه [illegible]

این چنان سد سکندر کس ندید
که ببستی سد همچو اسکندر [illegible]
تا شنو [illegible] حرف [illegible]
سد بغیر از [illegible]
[illegible] اصحاب همچو نوح
[illegible] روح
همچو کنعان سر از فرمان نوح

سد را بردار [illegible]
که خلاص [illegible]
را این طرف [illegible]
[illegible]
رو [illegible]
ور نه [illegible]

نوح مرسل چون [illegible] حق فرد
کو درمان درد [illegible]
ای عجب طوفان [illegible] علاج
تا بنوح [illegible]
تحفه‌ها [illegible]
امر از [illegible] العالمین

خواهم استعلاج طوفان [illegible]
دردها را [illegible]
قصه طوفان نوح [illegible]
تا به جبر [illegible]
[illegible]
حال باید [illegible]

دفع طوفان [illegible]
دفع طوفان [illegible]
مجملا نوح [illegible]
کو [illegible]
[illegible]
کشتی [illegible]

کند یاری گشته‌ام جنس بزم
بس چرا نفرم نخوی لا تذر
جنس تکیه گشته‌ها خورم
این حق کشت اصلی تیز فرار
سالها من شاعر خسته ازو
اربستن شنام مسند اذقی
طفلی از شهر طرد دارد تقفر
حق نکس جبر کی از من
السو شنیس جد سر کار
با نعمه نعمت داد دم ابن جابر
ار چه بر جای رسید حق بلا

جنس بزم ان نخلها پرورم
بندها گشته‌ای مر تمام
جنس بزم این گشته‌ها پرورم
کو اینهمه از نان نوح
ما در کارش عشق دل
نوح و من را بسی بنوا خلق
بیداد دام شها و هم
تو چه افغانها نخوری ز انکرو
زجرها کز ما بهیز آجرها
من صدا از فرمان دل
غیر کفر و شرک کشاخ حقوق
جبر کی ستگر بلاها را اجا
جان لبی قربه شوار از بلا
زین نفعه البلد الکوکلا

کشا خشی کانی حتی
از رسوم ما کار جوق
حامی طره اکسیر
بهر کسی شاهی در فرق
قوم اسیرانی دلشاد خلق
سندها لبی سر بد
کار خدا ها بیاید در تو
قوم جنس دانند از این
من شاها می‌دهد
اینجها شام نشیمن
قرنهی جا قند سر از بلا

ار چه جا ساز از افروخت
سکه افروز بلند نشین
بزار خورشید در نهفت
ز ان ما قاع چه کعبه دو جهان
بر کوه احمد افتاده نیز
ما که نز از خود ار عیب
ای کعبه خورشید دید
حلم و امر یار سر عمر ان
که بر چشم تو لاله ع حج
رو شبی ار دیده خونبار

عنبر بر شیر جان بحر و سراب
از رشک حور دل اهل تلک
جان از کامل و جانم
رو بهتر زادم کام
خورش افروز شاه دل
مختصر کسی چه آمد شاخه
آب خورشید ار اهل در سه
حال طاهر سر ه کاه جمید
هستی وه ای جرئت
جمع کی سر دا خوار او
ما به سیر ها را به
کر بدی من لشد با وجهان

تو نه مدیر شما حی
ار چه افروز کار مهر
چه بلا و ند بدار
مو ل ما او نبی دلبار
سوز شی در قسم آمد
لعنت با قوم اسیر
غیر حکمت امر یار عیب
صبور ما کار بر شب
غاقل از امر و شهر داد
گور که بعید شعاع آفتاب

کور مادرزاد کو آمد تعمیر بود
روح اسکندر آمد منزل [illegible]
حق [illegible] پرساد شد [illegible]
در حضر خوش بسوی اوج بود
رفت کنعان بر کوهی فراز
عشیرا مرورت [illegible]
[illegible] که کنعان غرق [illegible]
بود فراز آمد آن [illegible]
کوهی [illegible] [illegible]
در جهان [illegible]
[illegible]

کور دنیا کور دل عقبی بود
مختصر از نوح [illegible] کشتی [illegible]
رفت دریا [illegible] کشتی [illegible]
با بماند [illegible]
با کوه [illegible] آمد از
جز [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible] [illegible]
سر فراز [illegible]
[illegible]
بهتر آن از مال دنیا [illegible]

کور ما در [illegible] جهان
بود هم [illegible]
هم [illegible] در [illegible]
[illegible] محو [illegible]
[illegible] عشق کو [illegible]
[illegible] فرز [illegible]
[illegible] اندم [illegible]
[illegible] امر [illegible]
[illegible] در [illegible]
در [illegible]
[illegible]

جز غلام [illegible] عزاز
[illegible] خدا [illegible]
این حجاب [illegible]
علم [illegible] حجاب [illegible]
علم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
این [illegible] [illegible]
که از این [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] وارد
مگر خدا [illegible] خروج حجاب
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] علم نورانی [illegible]
مختصر توحید [illegible] خروج حجاب
علم اللحم دل [illegible] برداد
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
جمله [illegible] نوع [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
این حجب ظلمانی و نورانی [illegible]
علم [illegible] [illegible]
دل او علم نورانی [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ذکر کنی از ذکر هم ابتر کنی
تا شود از حق سمیع هم بصیر
این زبان الحق نشود در اذان
تا شود [illegible] دهد [illegible] تو
عضو را بهر خدا [illegible] آفرید
کم شنو چون را [illegible] کن همه
کم بسوز [illegible] گلستان [illegible]
چون [illegible] حق از حشر [illegible]
که شوی طوطی و که [illegible] دری
که بسازی خانه و قصر [illegible]
می [illegible] غیر [illegible]

تا توانی رو خدا [illegible] کن
ذکرها [illegible] ذکر [illegible] ظاهر
بهر جمیع عضوها در [illegible]
ذکر [illegible] حق [illegible] شود
چشم [illegible] دید و گوش [illegible]
از درونش سینه‌ها [illegible]
تا شوی [illegible] چهار [illegible] آدم
هر چه را [illegible] سماء در [illegible]
سطر و سماها [illegible] نفس [illegible]
خوب داند از جهان [illegible]
گاه [illegible] گاه [illegible]
[illegible] علمی دار جای [illegible]

ذکر [illegible] حق [illegible]
دل [illegible] شود
مرزبان [illegible] عضوی
جان [illegible] که [illegible] شود
حس داری [illegible]
[illegible] آدمی [illegible]
علم [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
خوب [illegible]
[illegible]

هر طرف [illegible] ذکر [illegible]
سر [illegible] الطبع [illegible]
[illegible] صفا [illegible]
دیده بینا [illegible] بصر
آن بصر آورد [illegible]
زنده [illegible] دم [illegible]
دیده عقل [illegible]
ضد [illegible] ازجان [illegible]
این جهان در الغرور [illegible]
دلا تا به [illegible] للدار [illegible]
حال [illegible] خواهی [illegible]

[illegible] را [illegible] کنی
تو [illegible] چه [illegible] کنی
یک [illegible] را
دیده [illegible] خاک [illegible]
دیده نوری [illegible] انوار [illegible]
زنده [illegible] آن [illegible]
[illegible] ز [illegible]
این [illegible] بره [illegible]
واکه [illegible] دار [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
تا [illegible] دل [illegible]
از [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]
تا به [illegible] حال [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
تا به [illegible]
در درونش دیده [illegible]
دیده محسوس [illegible] محسوس [illegible]
و هم [illegible] عقل [illegible]
[illegible] والجهان [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible]
النجا فی [illegible]
ذکر [illegible] هم [illegible]
رو [illegible]
[illegible]

ذکر را با خلق روشن کن فرید

راه خود بر پای دل بیهوده [illegible]

مجلس ارواح جان در [illegible]

شد [illegible] چمن [illegible] در [illegible]

تو چه طفل خفته در مهد تن

بهر هر بید ار ار جای علوی

خویشتن [illegible]

بر غذاهای [illegible] تو بتو

کر [illegible] بهانت [illegible]

عرق در بهائت [illegible] اندر

چون [illegible] آن دید [illegible] کور

تا نماید جان تو بیرون شمس [illegible]

حیف [illegible] ابد [illegible]

بر فلک چون [illegible]

ذکر حق دل [illegible]

کر [illegible] بید ار [illegible]

ملکوتی [illegible] بید [illegible]

تا [illegible] جسمها [illegible]

[illegible] خندی [illegible] غدا [illegible]

روز [illegible] بند [illegible]

کر [illegible] اندیشه رو [illegible]

در لعب گشته [illegible]

ذکر یعنی [illegible]

[illegible] چون [illegible]

زره [illegible] بید [illegible]

بهر [illegible] ذکر [illegible]

چون [illegible] بید ار [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible] بند [illegible]

چون [illegible]

[illegible] خندی [illegible]

بس [illegible] بند ار [illegible]

[illegible]

دیده [illegible] ار [illegible] حال

بحر [illegible] در [illegible]

ار چه [illegible] تن [illegible]

نقص [illegible] تکمیل [illegible]

[illegible] نقص [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible]

[illegible] حال [illegible]

مجمل [illegible] نظر حال [illegible]

[illegible]

[illegible] صورت [illegible] عدم

[illegible]

[illegible] فضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مختلف شیوع و نتایج دیگر
نارواست ارچه [illegible]
فکر [illegible]
در [illegible] ارچه دیگر
این بار در دوره [illegible]
رو بفکر [illegible] در [illegible] کار
این رنجها [illegible]
قبض و بسط از [illegible]
کرده قبض و بسط [illegible]
[illegible]
فاقض [illegible] احکم [illegible]
سر بسر در حکم حق [illegible]

این همه [illegible]
جان بجسم [illegible]
آن اثر در جان [illegible]
و چه [illegible]
بر نظیر این اثر [illegible]
در جهان [illegible]
این عمل با مرد [illegible]
زانقباض و انبساط [illegible]
قابض [illegible]
[illegible]
بسط و قبض [illegible]
منکشف [illegible]
بی قضا [illegible]

آن اثر مختلف [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
کار [illegible]
[illegible]
قبض [illegible]
[illegible]

[illegible]

روح جامع اول صاحب نما بدست
شو مهما مرد جمع نفوس کسان
روز هر هند رحال نطق باشد
نور کرم ۵ کسمع در حیات
خوب باد جمال شو ارا خلیل در
شو نشکسته نا امید در
فکر کی اول جوهر در رحم
صورت انسان و سیرت مار و مور
از بهائم کنر نمود از ظهور
گر تو میبوی بهایم رو زحال
خوب مجلس شکر بر نهان بر انوا

ریکه را بهیت دیار هر هند
باشد اهل دین بر آن آدم
امجد اول عور رو باد در نطق
امجد اول نار کرد وفقار
باشی فانی براز جهان
رو نمکه دل جای باشد محی ازو
بشیر اهل جوهر در علام
صورت انسان نمود جوهر و کور
جه نمود جایه نیاه کفت و کور
آدمی کشته دنیکو دم نندی
چه نمودی چاره دبر اجسام
در نمود در نهاس آدمی
در نبی برنگذار باب النهی

شام بارگ ار الهیت بار
اول کمه قدوس تور
روح جه باید را
از نمودی کر جهد
امجد اول کر نمودی
فکر مسکن کاه جوهر کار
باز کنر کادل جوهر از لخت
حلطلف ارز جمال آن
بجمع عور
باشد در اهل جهان
برتو باد تقوی از کی
در نبی و دور صور آدم بد
از اکر سالکی گر ادمی
ماچه اسح در تو دادیم

در قدو مان جه سر او زنیم
از طلب سمای سر بسر
ای جه کنج است وجه باید طلسم
دم بدم میکرد دمها از آن
نمی دغم انکر ها خنده
انکه باطن خو نمود در قصر خویش
جرهای سر ملکو سر از آن
جرها ملکو از دید نو نواز
ترسم ار سری کنم آغاز من
شام نمود رو در عمر آغاز

قد و مان امجو سرو بما بداد
بر سر ایی کنج ۶ نوار قدر
گر دهد ز ادر دلم اندوه
در سبی در آن حقو جهود
بیکر آقر از کنار ارعلام
کر تصورات دل از هر ذات
حیه تو اقع نبی انها از قدرت
جمعه بسیر نظر بنده
رانکه از لطف قضی اندرات
سکه جمعی جای خور ترین
جز بیار خو ملکو اسرار بار
جز بد آبری ملکو از کار
ترسم از سری رخ فتاکنم
سرزنه براوج فلکی نواز من
باهمه ردر رتبه بر تو باز
سر تم نمی قصه جداد سر
نمود فشرده آدمی طبع یار

بسر جهانی درو بیو ماو
آتش در جان ما افروخته
آتش ابی جو نهان دسبدم
ای همه دمها دل کان جدا
بسط و قبض ار بسط حقد
تیر ۶ به بحر از کار بار
سر حق از غیر حق مستور بار
صد هزار علم ختم نکنم
راز دل ای ملکو از غیر بار
بس خموشی ای خبر از بار

از زبان‌ها نهان در هر زبان
هر زبان‌ها بند زبان است راز
این زبان [illegible]

حفظ نهان آن حفظ الله
لیک جز [illegible] عظیم آمد زبان
در زبان‌ها [illegible]
آسمانی در [illegible]

از [illegible] هر زبان نهان لکن
از زبان‌ها بند [illegible]
رازها [illegible] زبان [illegible]
این زبان [illegible] دل [illegible]

کز نه [illegible] روشن
راز دل [illegible] بود در زبان
دل که [illegible]
نه فقط [illegible]

آب با آتش [illegible]
از زبان که آتش است کاه آب
آب اگر [illegible] آتش
بی خموشی [illegible]

گفتگو [illegible] خبر از خدا
جز بحر [illegible]
جز حقیقت [illegible]
جز خدا [illegible]

بی خموشی [illegible]
عمر راه [illegible]
این سخن [illegible]
از چه [illegible]

دانکه [illegible] غیب شد
هر نوا [illegible]
دل [illegible]

دل تا بحر [illegible] امواج
دل چه کعبه [illegible]
جان [illegible]
طائف دل [illegible]

[illegible]

تا به بیم شنوم غیر از او نی
الی دلی را که گوئی ... چیز
حال عموی دیگر ... شیدی
از طبیب ... شنود بیمار ...
هر چه ... دلدار ...
غیب کاری ... ایجاد ...
تا همه بیمار را ...
غیر دیگر ... بیند ...
گر به ... قدر ...
چند ... جهان در ...

چرز دگر ... ایکه ...
بهتر از ... جواز ...
شو دلی ... غیر
تا تو ای ... دگر یار ...
چون نظر ... منظور ...
فرع ... خبر بود ...
گر تو را جمع ... شور ...
چاره گر ... بیمار ...
غیب ... او ...
گاه بر وانه ... شمع ...
این غدای دگر ... سوز ...
تو چه بیمار ... جان ...
هیچ بود ... جهان
که بر ... او ...
در جهان ... جهان

هیچ ... بهتر از ...
روز ... بیدار ...
مقصد عاشق ... صحبت
رو بر ... دلدار ...
گر ... بلا ...
رو غیر ... جمع ...
دل چه صحبت ... علی
نیست ... قال ...
هیچ ... ناله
چند گوئی ... جنس ...

[illegible]

هر زمان سازند دل مشکین نفس
هر چه مسلکم عجب گفتار من
رو خورد این کور بی مقدار تو
در خرابه ها نشیند نور بار
ظلمت آب این شام [illegible]
نور جبین فضا این تار بار
آب افشان بر سر آتش ماهی
ناله ای لاله شود داغ دار
تا رو باید بیا عید سحر
صبح که از شام که [illegible]
روشنی که از آن آید بدر
در سلوک دیده نور آفرید

مست بر دل [illegible] آغاز
وای [illegible] کور شبان تار من
نور او در جان [illegible]
هر چه داری در ره جان بار تو
شام ظلمات کور [illegible]
خود بکور [illegible]
تا [illegible] افرا [illegible]
کر بها جای [illegible]
داغ دل [illegible] صحرا
ابیاری کنی [illegible]
شام کور [illegible]
از سینه [illegible] صبح [illegible]
در سویدای دل [illegible]
تر [illegible] صبح [illegible]

تا شود در کور [illegible]
[illegible] شمع [illegible]
[illegible]
از جای [illegible]
رود [illegible]
[illegible] در [illegible]
تا شود [illegible]
آب [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مثنوی محمودی صفت سوز [illegible]

محمل آینه [illegible]
عکس افتد در [illegible]
چون شعاع [illegible]
[illegible] در آینه [illegible]
آینه صافی [illegible]
[illegible]
مصحف پروانه [illegible]
فانی در شمع [illegible]
آن مقام [illegible]
[illegible] صبغة الله
جذبه از [illegible]
در [illegible]
جذبه ها در هر چه [illegible]

هر که [illegible]
تو نه بندی [illegible]
از اثر [illegible]
بیر جه [illegible]
[illegible] در [illegible]
کمتر از [illegible] دل [illegible]
[illegible]
این مقام فانی [illegible]
بی [illegible]
[illegible]
[illegible]
حال دلها [illegible]
جذبه ها [illegible]
[illegible] در [illegible]

چون [illegible] آینه دل [illegible]
چون [illegible] آینه
[illegible]
[illegible]
آینه [illegible]
کمتر از پروانه [illegible]
بی‌خبر در شمع [illegible]
محو کل [illegible]
این فنا [illegible]
کلید [illegible]
در [illegible]
[illegible]

تو ندیدی جذبهٔ شیخ کبیر
هم چنان در [illegible]
جذبهٔ [illegible]
[illegible]
گر چه [illegible]
عشق صورت [illegible]
عشق [illegible]
عشق صورت [illegible]
فانی در [illegible]
[illegible]
[illegible]

گاه [illegible]
این جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ارتعاشهای شب یلدای سیه [illegible] گر بظاهر بنوس جنبش دارد [illegible] لیک از جان شد جدا [illegible]

چون ابر مرگ آمد اوپر [illegible] [illegible] گوکبی [illegible] ابر [illegible]

الفصل او در راه جان [illegible] برشام جان دم آخر رسید [illegible]

[illegible] [illegible]

هر دو سید [illegible] هر دو سید اندر اندر خبر [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

آن شاهی رسول [illegible] آن شاهانش فتاده [illegible] [illegible]

درد دلهای [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

شمع وعد [illegible]

ابکار شمع وعد [illegible] [illegible] [illegible]

ابر سحر [illegible] ما و [illegible] از [illegible]

ما بیجا نیم در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

انفسی الله اراکات 126 زت
در یک راه‌ها اشعران مبین
را آنکه در جم فیض نهان قبلا آیه
سر نقطه جیدان آیه حق
سر نقطه دردرفتی حرف حقیقت
ار جبه جز نقطه آیه اش مفضل جمع
شرح بسم الله سر بسمله آیت
جلوه را تو از دل اطوار دلی
انه تکرار تکرار الی جمع
هست در قرآن معانی در صدور
جمعی و فرقی آیه در یک سطور
سعی قرآن نهان آمد بخط
در هر کتاب عجب آیه البسیط
در خلوه جمهور قرآن ازل

ای لطف جمع [illegible] ساعه

را که آن فانی معنی اینها آیت 12
رو لفظ و کلمه حرکتی اعجاز آیت
ده جبه قلزم در جهان در او کم [illegible]
هر جبه منادی بنا و نقطه آیه [illegible]
نقطه مادی در خطوط دیگه آیه [illegible]
مد بسم الله خط مستوی آی
از معانی محمد اعلا آیت
جلوه مرسل در حرم
غیر قرار از سر جمع
راه قرآن معانی سیر
چنین مقام جمع و فرقی ها
قلزم نشده وهبه گسسته نقطه
بجز ارواح در ها ابد [illegible]
در صدور محمد ارواح و عدل

بجز اهلا و رسول العزیز
ای بعوث حرف و نفت
هر جه جلی ز ردر بسم آیه حق
از هر عینی دار ها الله ولادت
بسیار بیک دردی جمعی
نقطه را آیه [illegible]
الطرط مستقیم ولی [illegible]
المجد ما علی نور [illegible]
خبر قرآن در کل [illegible]
نه قرآن جمع فرقان تمام
راه‌ها بو آمد از [illegible]
حروف قرآن [illegible] محیط
نقطه هند معانی در خطوط
ای خیال ارواح را [illegible]

از [illegible]
نقطه [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
قطعه [illegible]

قطره در او بس دریا نهان [illegible]

ذره را با مهر [illegible] در ظلال

قطره‌ای آمد به دریا [illegible]

فی الحقیقه [illegible]

خود محیط [illegible] اللهی

آنچه را [illegible]

گر کنی این [illegible]

آینه [illegible] تو

لو [illegible] الصورت [illegible]

جسم [illegible]

آدم [illegible]

گر [illegible]

ذره در او صد [illegible] خورشید

قطره‌ای افزون ز دریا [illegible]

ذره‌ای در مهر [illegible]

مصطفی [illegible]

تو به بحر [illegible]

ای تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آدمی [illegible]

قطره‌ها دریا شد [illegible]

ذره‌ها بر سوی [illegible]

اندر [illegible]

[illegible]

ای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آدمی را [illegible]

مرگ را [illegible]

[illegible]

ای فلک از فعلت گشته رضیع
از حضور از عدم بی سیرت
مغنی سماع بار نشسته
بی تو سماع شوم از نفس
صورت شب ... شد
آینه دل ... گشت
بس سالها ... برادر خسته
رانکه هرچه ... خوش ... لست
محشر زاری ... ارات
بهر تو در آن سرا ... شد
مرغ دل را بر ... جان

ای بدایع را تو ... بدیع
ای ز سماعت سو منهاج حق
فکر سکی در سماع ...
مجبلد روح ...
صورتی ... صورت ...
مغنی تو ... از آن
هیچ مسکن اهل الله ...
دل ... کار ...
مهر شاه ... بقرب بار ...
ای ... بر مرغ دل ...
... بر رفتار ...
گشته در ... در ماه ...

از عدم را تو در جهره
ای ز منهاج تو سماع حق
از نفس سماع شوم ...
که در او صهور ...
هیچ مسکن ...
دیگر ... حال
... رو ... شده
این سحر ...
از ... بار در ...
که به پری ...
از تو ... علاج

[illegible]

... از یار دیگر
[illegible]
[illegible]
هیچ خامی را اگر در [illegible]
[illegible]
[illegible]

هر چه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
هیچ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دل [illegible]
[illegible]
دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
هیچ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اهدنا یا رب صراط المستقیم
ما عبدناک ربنا [illegible]
رنج عدم ابد [illegible]
ای جمالها ز تو [illegible]
ای که دائم نداری تو نظیر
رحم کن کاملا ام در [illegible]
ما چه [illegible]
چون [illegible]
جام [illegible]
احسان [illegible]
الحذار [illegible]
خرما [illegible]

ای که علام [illegible] العلیم
ربنا عطف [illegible]
ملک [illegible]
ای چه [illegible]
و عطا [illegible]
گر نه [illegible]
خورد [illegible]
ما چه [illegible]
جام [illegible]
خو [illegible]
خادم [illegible]
طفل [illegible]

ربنا اله العالمین عطف [illegible]
نجات یا رب [illegible]
ای [illegible]
ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible]
[illegible]
بی [illegible]
[illegible]
طفل [illegible]
چند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حال نسبتی بعضی حال و مهر
تعلق زاله نسبتله لیک
بن بلله اولدی حال و ملک
چونکه ملک را دارد مهر از لفظ
ایلی جهان کسی ها در لی
غافل از اسرار کسی درفتی
بین زبان چونکه [illegible] بهن
سالها نی [illegible] و ملح
عاقل زمین سر [illegible] دم
مهر سی رمز [illegible] کاه
انهمه کشتی [illegible]

نه شو بعضی یار بسیند دل
کر مکی و حال [illegible] جسمان
روح کیا در [illegible] تنگ
یا کرکه از مشغله دم بدم
انتدا از غیر [illegible]
ده جیه [illegible] ایجیر در
یا سر [illegible]
تو نشه [illegible]
یا جبال الاحمال معاش
بی العه [illegible] راه دراز
یا جبرلی [illegible]
روزروت [illegible] علف

[illegible]

ای جبر کشیم جدا [illegible] وطن

جان حیوانی [illegible]

جسمم [illegible]

[illegible] قطره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ازره لطف و نه ان اید گوش
و ده سمع لب [illegible]
تا ز با طوطی [illegible] اید و بدیع
تا نشد طوطی [illegible] گوی
تا سخن گو گو کاید [illegible]
هم زبانی موجب [illegible]
دو زبانی دل [illegible] اختلاف
هم زبانی دل همراه [illegible] الفت
مسجد [illegible] خرد [illegible]
گر بهم [illegible] مجمع
منفو [illegible] گرده [illegible]
روز با [illegible]
بهر ابد منطق [illegible]

تا نشد حاصل [illegible]
زانکه دایم [illegible]
پس [illegible] راه [illegible]
منوچهر [illegible]
هم زبانی [illegible]
دانکه [illegible]
گر تو [illegible]
گر [illegible] هم زبان [illegible]
دو زبان [illegible]
تا [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

روسهای ... طعن در جهان

در هیچ کاله ... نگفته

[illegible]

ای عجب از چند کوی ...

[illegible]

درجهان امروز ... کاری بسیار

چند کوی ...

[illegible]

[illegible]

از جهان ... [illegible]
... [illegible]

مه‌وشی که بجد بود ان ترک
که شود بر جهان درلی
در انه شان ... [illegible]
ار تحرک ... [illegible]
ار که جعفر ... [illegible]
اندر جهی ... [illegible]
آن بجنبد ... [illegible]
لیک ان جنبش ... [illegible]
جنبش ... [illegible]
انجیان ... [illegible]
زنده بنود دم بدم ... [illegible]
دل چه ... [illegible]

این سحر ... [illegible]
گاه ... [illegible]
در تحرک ... [illegible]
جوش ... [illegible]
بس ... [illegible]
واندکر ... [illegible]
جنبش ... [illegible]
... [illegible]
ماچه ... [illegible]
ارکیا ... [illegible]
زندگی ... [illegible]
فارد ... [illegible]

تا در ... [illegible]
هر ... [illegible]
خاصه ... [illegible]
جوش ... [illegible]
ریگ ... [illegible]
جنبش ... [illegible]
بس ... [illegible]
جنبش ... [illegible]
اولیا در صورت ... [illegible]
انهمه ... [illegible]
منحصر ... [illegible]
بی کسی ... [illegible]
دل ... [illegible]

در راحه جش [illegible]
چه عجب اگر که قسمت [illegible]
شو معنی رسم و [illegible]

شو مه زنی خبر اید [illegible]
در عوض [illegible] شو عصا
از دیدهای [illegible]
پس [illegible] شو مه امر [illegible]

اگه خوف [illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
شو [illegible] ور باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای بهار خوش در آن صندوق چوب
از بهار ادجه موسی سکد اخته
کف فرعون بدار این پسر
سیر همشیر بار خوبان و خوش
گریه آغاز بهر شیر باخت
از پی ام دایه ها در رسید
اینهمه نبود بدیع فرزند
بی پسر جمیله از ام این
زن عمران بیاورد پسر
از نصیب این چنین طفلی
داد خصم خود را پروردند
غیر اهداء خوش نبود
نیک ام فرعون نفس خیره

گر که ذهنت ای جهان گیر و حبیب
آسیه چون شیر تشنه
خوش بود یاری بانور نصر
بعد چندی رنج او
ارقش جان آرام خود
چون زنها بر آن چه وراث
سینه شان بانک پوششان
اسم پستان را کاع مراضع
لب پستان نپرسیدند
در شغف ایام شیر بود
چون فه احوال حس سید
طفل جان آمد تو دین
عصر را دو شیخ نبود چون

مهر مولد دیده شیر نور است
در نظر کرد آن به آن قضیه
جان فرزندی تمام پرورش
برشی ارایه غیرت نیاز
مرضعه بهر آن پسر
برشد آنجا شیر تا زانکه رسد
چون پسر آن ملکه فوق
ارام موسی یاران در
کسی فرعون تو دایه
که از آن عشق و مکار
نقش ان زن پیدا کرد بنام
نفس و عمو دلی
طفلها خانم خصم

[illegible]

اینجه‌ده‌کی دهنی بو [illegible]
الهه داوو [illegible] از اسما
بر خبر کاتب طفلی جانان انجم کلیم
[illegible] بابان صدر
طفلی جانان ارشاد فضل حق
که همیشه طفلی لشکر [illegible]
شیر رحمت دانه فضل اله
سید [illegible] نظر [illegible] کام او
مختصر موسی ابن عمران رشید
کشتی [illegible] بحر [illegible]
امر خضر بر شمع فرعون لعل
[illegible]
[illegible]

[illegible] درها مرهمان [illegible]
[illegible] در جهان [illegible] فلک
حافظ او [illegible] رحیم
طفلی [illegible] عشق
شیر [illegible]
شیرها [illegible] عروسی
طفلی جانان [illegible]
شیر فضل [illegible]
[illegible] لعل [illegible]
[illegible]
لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] طفلی جان [illegible]

در الله [illegible] مهر فراق
[illegible] از فرعون [illegible]
[illegible] فرعون
شیر [illegible]
عاشق ان فرعون [illegible]
[illegible]
آن [illegible] نام او
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

غرض حیرت ز آنسه زان نور دهد حق
جسم از آن نغمه موسی جان زان دهد
سخن شنو بحو او زان غنا هو
بهر اهل کمال جان سوز غیب
جسم در او بحر و فا وید صفا
جسم رسول حق شنا آن کو هو
ما همه فعل ز سنای سخن آرو
ما همه احمد جز رسول شب
ار چه نبود افکنده ز رسید آتش
هر شغلت عقل داد عطا
ما نیک فرعون نفس را بخت زر
بس نفرها بهر ایشان جهاز
کی عصا بود و اسکلوت نور

موسی جان از فرعون نفس
باید از فرعون اصل نفس بر
این فلک ابر او آمد سبب
ز شرف در حضور آن شغل
بر نبات عقل شغل کار
برام لبن یاسی کوهو
ار لیس در آن نمای حکمها
آن رسول حق شنا کند بما
جسم رهبر قندی کن در کوه
ارضی آن شنای از صفا
با عصا ای از فرعون نفس
ما رسه بر جلوه زر عصا
موسیا رو از فرعون نفس

جسم نماز آسمان انداز [illegible]
بر فلک امداد امر مراد
بر فلک در آن سوی شب
مرا ج شغل باوی
هر حکمت راز او کار
ابر شب [illegible] کار او
آن بنام محمد شاه [illegible]
مجملا موسی جان یار
الکلا بس [illegible] جلوه
آن عصا عقل از آن نفس
بار حق [illegible] از آن
باید موسی [illegible] آتش
ما ور از محمود راه طلب

[illegible]

طفل ما که برفت از آن کار

خطاب با خلع النعلین شد

[illegible]

رب اشرح صدر لی

[illegible]

جبر در غوش جهان [illegible]

این لبابت ار کجا [illegible]

در غضب [illegible] فرعون لعین

داده بیعت جان [illegible]

این گروه [illegible]

واسطه باد [illegible]

این تشبه [illegible]

خط صورت [illegible]

خط شیخ [illegible] کار

سنجش صورت [illegible]

کر [illegible] رسم [illegible]

صورت [illegible]

خند [illegible] از [illegible]

لعب [illegible]

ابجد [illegible]

بس [illegible] قلب

دفع [illegible]

واسطه باید [illegible]

در تشبه [illegible]

بهر صورت [illegible]

ار [illegible]

انجو [illegible] صورت [illegible]

خط صورت [illegible]

هیچ کار [illegible]

[illegible]

[illegible]

حفظ صورت [illegible]

[illegible]

در همه صورت حقیقت جز نه بود
از حقیقت خاک گوهر فلک
از حقیقت ملک گوهر [illegible]
از حقیقت ما [illegible] احمد
جمع شد بیدار [illegible]
خوابها بینیم ما [illegible]
خوب [illegible]
حلقه سودا [illegible]
خوابهای [illegible] محو و درد
ارچه [illegible] به بیداری [illegible]
خوبها [illegible] در خواب صورت [illegible]
صورت [illegible]

از حقیقت آن [illegible]
از حقیقت [illegible]
از حقیقت [illegible]
[illegible]
ما همه خوابیم در [illegible]
از شرح آن [illegible]
خواب [illegible]
بس [illegible] خواب [illegible]
خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] در بیداری [illegible]
هم بخواب [illegible]

از حقیقت [illegible]
از حقیقت [illegible]
از حقیقت [illegible]
[illegible] بیدار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیدار [illegible]
[illegible]
ما همه در خواب و بیداری [illegible]

[illegible]

خوش است بر خواب نفس حواس

خر مجمع بهره بود المعنوی

خواب بشد بلور رهات

خواب و بیداری است ...

خواب و بیداری از ذات حیات

خواب و بیداری دو موج حیات

خواب خوش خواب اکبر تو ...

زنی بیند ابر نقش نهاد ...

بار کو بیداری تو ...

در جهان خواب در ... محیط

ملشوی بیدار ...

زنی بیند ارخواب ...

میدهد ... غفلت ...

بشنو موج خواب ار نور حواس

بار بری ... ار ...

علکس بیداری ...

خواب شاید ... خلاد خلو

سر بسر ... ار ...

بار ... بود ...

بهر اب ... الباس ...

خواب ... دایم ...

صور ... نقش ...

بهر اب ... اجل ...

غنی ... خود ...

ار ... ایام ...

خواب بیداری ...

اگر ... بیداری ...

ز نی ... بلور ...

خواب ... دل

اگر ادم بر ... ببیند

مجملا ار خواب ... بیداری

در مقام ... الکرار

خواب بیداری ...

جهلا ... بود ...

اب ... عجب

الد ... عشق ...

آن ... جان ...

سر عشق ... ایام

عقل ... ار ... جهل ...

ابر ... [illegible]

... [illegible]

خواب ... درخواب ...

آن که ع درخواب ...

دیگر ان درخواب ...

آن که ع درخواب ...

دیگر ان درخواب ...

آن که ع درخواب ...

دیگر ان درخواب ...

آن که ع درخواب ...

دیگر ان درخواب ...

آن که ع ... [illegible]

آن که ع ... [illegible]

آن که ع ... [illegible]

آن که ع ببیند ...

دیگر ان ... [illegible]

آن که ع ببیند ...

دیگر ان ... [illegible]

هیچ ارخواب ...

گر چه ... [illegible]

جمع ... [illegible]

... [illegible]

آن ... [illegible]

جهان ... [illegible]

... انسان ... [illegible]

اثر ... [illegible]

انکه ... [illegible]

... [illegible]

نیز ... [illegible]

لب ... [illegible]

خبر ... [illegible]

مرز ... [illegible]

خبر ... [illegible]

در باغ ... [illegible]

غصه ... [illegible]

... [illegible]

عجب ... [illegible]

این ... [illegible]

با ... [illegible]

... ایک ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

هر ... [illegible]

... [illegible]

از ... [illegible]

... [illegible]

از ... [illegible]

سر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

روز ... [illegible]

خوابها تعبیر ان العکس

خواب و بیداری علکس امد

اگر بهی اید جهان تعبیر آن

زغنها صبح ... مرکب

خواب ... [illegible]

انکه از بهر اید تعبیر حشر

اید ... بهرها حسن ...

منعکس در جانب ... عماد و حسن

حجه غم ... بیداری ...

صحنه ال ... مرکی

شرح خواهی ... تعبیر علم

... [illegible]

در جهان جمن فلک ... نفس

سعلت دل ... جهان

بر نظر اید جهان ... الورود

علکس ان ... [illegible]

غمها کاه بیدار ... [illegible]

فقرها در ... [illegible]

نوشها ... بیدار ... [illegible]

لطف در خواب تعبیر ...

معنی تعبیر از ... [illegible]

... [illegible]

علکس ... خواهها ...

... علکس ...

کاه ... ال ... [illegible]

خواهها در ... [illegible]

انکه بیدار ... از خواب ... [illegible]

... [illegible]

صحبه در خواب بیماری ...

... [illegible]

خوابها در خوابها ... [illegible]

کاه بیدار ... تعبیر ... [illegible]

اب ... [illegible]

... [illegible]

اید جهان ... [illegible]

... [illegible]

در جهان خواب آن بیدار کو
مرشد آگاه از تعبیر آن
عاقل اندر گروه اولیا
کو نشود بیدار از خواب گران
با عصا آمد از آن از جمله
راه عصا مرشد بیدار
[illegible] در بیابان رفیق
خواب نفس [illegible]
خواب می‌بیند [illegible]
در دروغ خواب [illegible]
خوابها بیند سراسر [illegible]
از نشو بیدار خواب [illegible]

تا نه بیند حال خواب [illegible]
چشم که در خواب [illegible]
این بود که دیدار اندر نور [illegible]
با عصا سوی [illegible] روان
تا رسد بر او [illegible]
مرشد بیدار [illegible]
آب آمد [illegible]
خوابها بیند [illegible] دور و دراز
قصر که بیند [illegible]
خواب [illegible]
تو ببین بیدار [illegible]
[illegible]

آن کسی که [illegible] خواب
[illegible]
چون نخواهی [illegible]
تا شود بیدار [illegible]
آن جهان خواب [illegible]
آب آمد [illegible]
موسی دل با عصا آمد [illegible]
خوابهای [illegible]
خواب می‌بیند [illegible]
[illegible]
موسی [illegible]
بر در [illegible] با عصا [illegible]

[illegible]

[illegible] مرصع [illegible]

چون [illegible] بیدار است

هیچ علت بیدار از خواب [illegible]

خواب [illegible] از بیداری [illegible]

چون که احمد [illegible] از انعام [illegible]

همچو شمع جمع ما خواب [illegible]

ما همه نائم [illegible]

در شب دنیا [illegible]

ما همه در خواب [illegible]

[illegible]

در جستجوی فردا [illegible]

جام [illegible]

[illegible] بیدار [illegible]

موجب خواب [illegible]

خواب [illegible]

در شب دنیا [illegible]

[illegible] نائم [illegible]

جمله بیدار [illegible]

[illegible]

نائم [illegible] بیدار [illegible]

[illegible]

از [illegible]

تو [illegible]

[illegible] از خواب [illegible]

آب دنیا [illegible] خواب [illegible]

خواب [illegible] بیدار [illegible]

[illegible] نائم در شب [illegible]

در شب دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نائم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آمد [illegible]

جنس محک در کار می آید [illegible]

در مشام قرب [illegible] ارواح ما

داد [illegible] از چشم و گوش [illegible]

[illegible] انجا ما تمام

[illegible]

یک آمد [illegible]

شاه [illegible] قرب [illegible]

ای [illegible] شاه [illegible]

بهر صید [illegible] خصم

[illegible]

غنچه [illegible]

خوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از دمی مرغ براور خاطه
پر صور قید دارای از غرب
از دمی اسیر ازان سحر
مصور کنند ازان ازوج
اینه از دم حال العم کند
لم یلد لم یولد ...
از کجا ببیند انوار حق
[illegible]
اهم مصور رضاع دردکو
[illegible]
اهم نقشی در دان [illegible]
مرغی [illegible] روز از مهر [illegible]

[illegible]
از دم ... آید طور
[illegible]
ران آدمی در علم [illegible]
[illegible]
مجملا صور [illegible]

[illegible]
انجان نفس [illegible]
[illegible]
مجملا [illegible]

[illegible]

بر نفس بخیل نمی‌بندد دل
دم دم از درد دل بکشد از رو
هم که تن مرید داور اول
ربوه ما را جان اعدا ز لو
اهل الغربه زاد جرأه احد
تحم ملکشو را ز لهاد کاسید
تو چه دانی و چه کنید
هیچ دیگر از بر مرادی مرید
سر زور خدمتگر خدا دهر
هر زور جبر [illegible]
مجلس را با مطلع [illegible]
گر [illegible] در قرب [illegible]
ما از هم که خدا الحکم

بندهٔ از سوء عشق خدا دل
[illegible] هر از اصل [illegible]
[illegible] در نفس [illegible]
علم [illegible]
[illegible] کو بد
از فلک ده [illegible] از فلک
بهر کس [illegible]
در بنه ماه [illegible]
از [illegible] از حال جعفر
[illegible]
[illegible]
در بنه ماه [illegible] مرید [illegible]
در [illegible] مجلس [illegible] شمع

از کم شهر [illegible]
بر فرود [illegible]
در [illegible]
بر هم علمی [illegible] بغداد
[illegible] شکند
با جمال الله [illegible]
تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

آمدند آن یاران که خواه
شمع شکست و تعبیر و نور [illegible]
ز هجران فلک دیدار آن منزل ببرد
در بیابان حادثه [illegible]
خربزه ماند و یکی آمد فرو
[illegible]
کس [illegible]
نه مرادش [illegible] دارم نگار
غیر [illegible] در کار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جز [illegible] مراد در کار

چند من [illegible]
چند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نه مراد دیگر [illegible]
[illegible]
در بیابان [illegible]
نتوانم [illegible]
عاقله [illegible]
جز [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]
در بیابان حادثه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نه مرا [illegible]
نه مرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
کوشه صحرا [illegible]
نه مرا [illegible]
نه مرا [illegible]

[illegible]

رو خلاف نفس کافر کیش باز
خود سطیعت [illegible] آن یار [illegible]
رو خلاف نفس کافر کیش کن
جمع گر خواهی دل [illegible]
غنچه شغلت [illegible]
روشنی گر بایدت [illegible]
خار [illegible]
این چنین [illegible] دلبر [illegible]
[illegible]
با [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
با نظر [illegible]
[illegible]
[illegible]

با نکو [illegible] فراز
رو بسط نفس [illegible] کافر
چاره گر داری [illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible] دلبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این جهان مردار [illegible]
صورتش [illegible]
آن [illegible] شهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر چه [illegible]
رو خلاف [illegible]
چاره [illegible]
[illegible]

[illegible]

جمع زر ابهر شاه بر شبانه
نو ابحی شام ما اید سپید
نو انسوای است در اسمان غبور
جمع صادق و ... دیده ...
شام موی نو خواکه کشتی ...
ایدیعش ... در صور محسوس ...
ز سپاهی ... صبح ...
خون ... صور ... سپید
یک سپه راز ... تاج
نطفه زنگ ... ...
از لعل ... ...
بیضه ... ...

شام بر ... ز صبح ...
شام زلف و صبح ... پدید
او ... موی ...
ادراست ... ایدی ...
ز ... انگوی ... ماه
توده ... معلومی ...
اید ... ...
مو ... سیه ... ...
نطفه کان از سیه آمد ...
خون ... دل ...
ای ... بر ... ز ...
بیضه ... ...
مار ... ...

در این دخمه ... ...
ز ... صبح ...
الا ... ... سپید
... بابا ...
ادراکی ... اه اه
کاش ... ... سپید
... ... خواجه
از ... صور ...
او ... دل ... علاج
خون ... ...
از ... ایدی
... ...
... ...

[illegible]

مسطور [illegible] آدم است

ای جان آینه [illegible] است

[illegible] نقش [illegible] آمده است

[illegible] نسخه [illegible]

چند روزی [illegible]

سینه [illegible]

[illegible]

عجب [illegible]

[illegible]

اردو [illegible]

بلکه مسطور [illegible] آدم است

[illegible]

آینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

الا ای صبح خندان نفس زنده شو
تا ز من از بهر نثار شعر
چو نسیم از چه پای ز خود رفتی
ظاهر است ان کنج از گریه
کنج کعبه ز ان جهد
بس لحظه در دو زخ گو
کو مرام نبایدار گرو
تا برهم آنوار انسان خاص
گر خبر ایست راه در ارخ
از عمر نباید دفن در دو زخ
کی ز خاک از ره جای حرام
الحمد لله اول اوست
منصرام ای عیسی روح

از برای آن جان ترنم
جای کنج علم در سر دل است
کنج سخن در کنج خیمه
کی چو دل از خود مجموع
همچو مومی از خود ملک
ان شنیدم عیسی مریم
تا ز لحن ان دم ما
در خرابه کنج نهاد
دال علم و تحقیق در کنج
ز خرابات عشق جان
ز اسباب کلیسا نور
خانه و طلب بر او
کی بیند آن نور راه

علم منور سر ما شو
کنج دل از بهر دل
کنج وجد در ان
نمود مجموع در
لطف مجموع انکه
با جوار من رفیع
در خرابه رفت عیسی
با براه باش و تمام
خواست جهان در
بهر کنج سعدی در جان
جلوه در شنید
کنج جهان طلب
عشق بر جوار شد

[illegible]
کنج علی [illegible]
در کنج [illegible]
[illegible]
کنج علی [illegible]
[illegible]

خدمتش همچو مردانه ...
میهمان چند ...
انجا ...
زانکه هر روز ... باید ...
خوش نوا ...
خدمتی ...
سر ... چو ...
سیر ...
در ضعف ...
عندلیبی نغمه سرای
در منزل ...
گاه ...
امروز ...

[illegible]

[illegible]

مهتر اهرین دل ز دل باید بسیج
دانکه نه آسان بود مشکل بگو
ظاهر است آرزوی او مرد جدا نیست
او نبود جز جمال او نگو
ای فتنی دلی با پاک صفا
آنکه را در سر او حالی پریشانیست
درد غم نه چه جز تو مرا
عشق چو آید برو کو خرد
کو غم برجای آن دو بسر
کو وصلم دلی بر آرام
کو دا او هشته بر دخری
او چه جز آتش فرود آره

مهتر اهرین سخن مشکو ز
بر دل آتش کند بر آتش بسوز
در لعل چانه جان ستم جدا نیست
باش او نفوس علاج درد تو
سینه را که جنبه تیر فرو رود
محرمی کن آنجا جهد بلال
مرحبه کوکم ابتدا کو از از
عشق تو بادی جعفری بیار
ما مراد در سینه بیک آمد نفس
کف عیسی بود دست آن رفو
دخمه را مه سیکر ایمان اخری
نو او نفع بر او فرصبر کو

در بر دلدار شرح دل بگو
در برابر موسی عذاب بعید
از لعل وهات حسب آن نیست
باز زاید ز آتش دل آن درد تو
از لعلهات جسد نیست
عشق کو ماه روی ام بلال
کی غم رکه و برجه تو
از چه حس دار ای بس سوز دلو از
کی برقع عاشق بر تو چاک
هر چه در آن کو نگاه تو
عاشق بر دخر الا همه
ای وصال شمع محک ای

[illegible]

کر خواهم دخلت اتنه جهان
در گلزار دلسلطان زیبا سنچ
ایره عجمی و خسرو ورتیو
دل کشکس رسم محمود ایاز نعت
دلی لیسی پرادع خشع کار نو
گر بیانی کهر یکسر لیکس نخست
میر نود ذل داشتا کار سرنو خواص
الحذران گور روم ماسکر
الحجه ر انام کهسی و شنفد
جی حفد خوابی سازیکر
ابرایک ومنام نماید
در بر انشاه اونوان چکنو

ازبهای جوانستکل آمدم
اوز نفسی بر ازاربو تمر
النور ار یا کلوی جیران آنده
آبی کاهی کار انار کاتب
پر طعو نار لی مملو و پر
دار نهو کار کوعودار
نه جیس فرنو بان نوحلی
میکم تحصیلی شار کادور
کر عیسی غم محزون حیران شنگ
صعود ر ابانا همراه تکنز
پر طعوبر کواو ار فدکو نکند
نه بحیر شرکر کبر تاسو

ابرم لبر رشتکار الله
اچه سولار مکر مجمعه بو
درجوار شاه الخبر ابتند
کونسر نابهی او سنلکتی بو
که همه نشد فقط نافو ودار
جس حلعی کوی نو خان اوار
شرحا اولی تغیر ار ان آن
الحلق آید رعنی الکیف
سوهی کوا نجم تکار حلالی
نو طبو اور بیاور
کو عشق شکی خواهر زار
کر باید بانی بار ده

[illegible]

لب طبع در کم از جوان آن شاد اودم
[illegible]
الحذران [illegible]
کاین حلعی [illegible]
کر عیسی غم [illegible]
[illegible]
در طبع [illegible]
[illegible]
اخضعور نه بر بند ار انکهان

[illegible]
الانور [illegible]
سکاین حلعی [illegible]
[illegible]
کر [illegible]
انجان عیسی [illegible]
جس شفا [illegible]
او غریب جان وماقوی را

۸

[illegible]

همچو ماه انور [illegible] بد
بهر [illegible] جا هم آمده
[illegible] از او با [illegible]
ناگهان [illegible] شاد [illegible]
از پی [illegible]
در پی شه و از [illegible]
همیشه [illegible]
[illegible]
چند روزی [illegible]
عیسی مریم [illegible]
دختر شه را [illegible]
حال [illegible]
[illegible]

راه ها پر ز [illegible]
دل [illegible]
ناگهان [illegible] سوی [illegible]
از پی عهد [illegible]
[illegible] در منزل [illegible]
دختر شه را [illegible]
[illegible]
شد ملال [illegible]
[illegible]
در بر [illegible] وداع
داد [illegible] دختر [illegible]
[illegible] سوی [illegible]
[illegible]

خود عیسی بن مریم آمدند
خاک بوسی [illegible]
گفت عیسی [illegible]
[illegible]
رفت عیسی سوی قصر شاه [illegible]
[illegible]
چند روزی [illegible]
سفر [illegible]
چند روزی [illegible]
آمد و [illegible]
جای دیگر [illegible]
سر [illegible]
[illegible]

گر شما را اندیشه‌ای است [illegible]
چیست [illegible] گنج [illegible]
اندر دنیای [illegible] زوال
در سرای اندرون [illegible] جان
خوش [illegible] دنیای دنی
[illegible] ارمغان [illegible]
ای دنیا را [illegible] اوج
[illegible] خلوت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
مهر دنیا [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] عجائب [illegible]
[illegible] گنج خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی جان
عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]

گنج [illegible] مردانه [illegible]
روح [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عیسی [illegible] مریم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نوح درست چه [illegible] غم مجور

نوح دعای [illegible]

نوح کرداری غم [illegible] مجور

در الفرع [illegible] روح .

کوه ارامید روی [illegible]

در ادامه آمده [illegible]

چه [illegible] طبع [illegible] .

[illegible]

ذبح [illegible] اطوار

[illegible]

روحانی [illegible]

در البرهه [illegible]

زنده مهر و اخلاص [illegible]

نوح در فکر [illegible]

غم مجور [illegible]

روح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارغنون داده [illegible]

نوح درست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وگلستم از ضمیر ما ارانی
ما روم رد ابر در آتش بنار
رو خلیده اسا کلک شه تر
رو مجو بار خلیده
جنس بلکی جا ح دنیا
ارغما رائحه هوس رسد شی
ز معلق درد بار نجی
او معلق در ملمو در ادا
کو جبر بیلش خلیده از
رائحه بیلا سر آب
ران دهمی جار کلک شد
اسد جا جم معالی اروار

ما ما جز ار ار الملحز
کو در اید آتش کلک ما بیجز
تو ار اید هوس
ارکسی بار مجو در ماهار
ارغلد ندر درد
مجملا در منحوس آسا نور فرود
ارغما جو ا لقوی
در الهوا بی الهوا آتش
آتش ار نمره ار گزاف
رسمه سوز ار اید آتش ظهر
ران دمی ار استعینه زه کند
بیش الله الحلم الملک الوصیر

رو با بسیم روانی ما نور بکار
آتش بمر دو کلام ما بی
گر فرود ره ا دو آتش ابر
کو شمع فرو رواد
حامی فاتح الامم
کن فاتح الدهر الجحود
جبر بیلش در رسید الا ابر
کن ارجحه آتش
کو ابد بمر بود بیجی
حاه ار دو خمر کرد
کن حاسر میحر بیلا
ما جهت دامت العالم الظهر

و سفر
ارحام ابرسر کی
اراد در کل ابر جنس جم
علوم الایام خفقان
حسر خلیده احمد
ابرا خلف ابر دارا
[illegible]
دل خلیده ابر دل کل
مثل ماه ار ان دل
ارغما ابرا آتش اراد
ارخطا جبر اوار
او دنیا و ارد خلد
و ما رحم هو دم
در دار ار ماه
خوار ارمان
ابرسبق سود
نفد نمر سود

[illegible]
ار ان ارکان
و مسعود
ما ار ار ار
ار کلمه
ار سهداد
جمیله
صاف و صفا
ما ار ار
الاحمد
ما رسم
اربع ار
ارحم مرغ دل
و صفر

چون خلیل حق در این بازار شد
بر وجود خویش از منزل [illegible] جان
با حملی حق ... از صدق [illegible]
از [illegible] شد دیگر
الحمد [illegible] دلی [illegible]
عیسی [illegible] مریم [illegible]
از عصیر [illegible] ازد
آب [illegible] قبطی [illegible]
از چه [illegible]
خار [illegible] بصر [illegible]
نور [illegible]

[illegible] اکثر [illegible]
هیچ عنبر از [illegible] کرده اند
[illegible] دلش [illegible]
حال [illegible]
تو منزه از [illegible]
[illegible] خلیل
از [illegible] کلیم [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible] را [illegible]
را [illegible]
[illegible] شمس و قمر

خوار [illegible] از منور شد [illegible]
عاشق [illegible] رو [illegible]
آنکه حورا دید [illegible] شد [illegible]
در [illegible]
از [illegible] صورت [illegible]
مرکز [illegible]
[illegible] عدا
بر [illegible]
[illegible]
آنکه را [illegible]
نور [illegible]
از عجب [illegible]

در [illegible] ... [illegible]
[illegible]
از [illegible]
هیچ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از چه داد [illegible]

[illegible]
والله [illegible]
[illegible]
چون [illegible]
از چه [illegible]
از چه [illegible] واد [illegible]
[illegible]
هیچ [illegible] از [illegible]
از چه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible]

[illegible]

چین به هند دهی و صورت سمر

ار کجا زندگیت نور و آوری

ایجی ان را به لعل م تیغ حق

که خبر داده برابر ثبات بار

ای ریب ها دهر جهان

کرم ربانی نام شکوه

دراید بت

بهر چین کمان دو

در به می نصحی ساهها

میکریزد دهر طرک فرنگ

از راه در ایجو اول بانو

که زاد ایجو دیگر نا بصیر

ایجو طهللی نفس ار

راه خبر شر بو بهم حق

ما را نبهان کی بهتر در این

در کمند بادی کو کاه

کرم بادی روز آمد کار

چی حقیقت گر ان

ایجو طهللی صورت

مهر کار عاقل

رو براه عاقل

ار چه نبهان کاه

ایجو طهللی در دین

گاه در کمند دکر در کار

طهر کو بدم جوش نقش

او بمهر بی

کو کمان در راه بار

ابد تو تقدیر

ابهان لعل

ار جهان

زین بنت عاقل

ایجو اول

ابن کجا داد

جای سالار دکر بهر جهان آب رنگ

چند روز در پی خدمت ملت بود
که باز زار تو با زار جهان
الی عصیان و [illegible] عیب
تا که جان در پی حرب در بلد
پی رفت اول تصور ها
آن انزوا با [illegible]
گر همه کار جهان [illegible]
گر همه کار جهان معدوم است
هر که [illegible] دنیا [illegible]
از جهان کار [illegible] دم [illegible]
بر همه یار [illegible]

تا از فرو [illegible]
تا چه [illegible] جان [illegible]
اینکه [illegible] کار [illegible]
رفت اول آن [illegible]
لیک [illegible] دل [illegible]
ظلمات [illegible]
تا عکس در [illegible]
پی عمل [illegible]
این [illegible] در [illegible]
لیک در [illegible]
که [illegible]
ره [illegible] بلا [illegible]

تا چه [illegible]
تا از [illegible]
از [illegible] چند روز [illegible]
آن [illegible]
[illegible]
آن انزوا [illegible]
پی [illegible] هست
[illegible]
[illegible]
نام خود را [illegible]
— معتضد [illegible]

[illegible]

سگ چه دنبال کس [illegible]

[illegible]

هم نوا و نوای [illegible]

[illegible]

فاطمه [illegible]

نفع [illegible]

[illegible]

[illegible]

آنچه از فراهید رهبر رود [illegible]
تو هم از حکام [illegible] سر [illegible]
از دمی رو فرو نهد از [illegible]
دشمن مجهنی جانب [illegible]
امی دارد خصم را از امر [illegible]
تا شود ز بس راه [illegible] خرد می
رو فرار از [illegible] که فراهم آید
[illegible] جا [illegible]
از سینه [illegible] در [illegible]
چند [illegible] جور [illegible]

تو فراش [illegible] ملک [illegible]
سر [illegible] آرام [illegible]
سیر [illegible] از قال [illegible]
دشمن مجهنی [illegible]
گر [illegible] داد [illegible]
اندم ز هجر بدم [illegible]
دار شمع [illegible]
جان خوب [illegible] زبان [illegible]
از کجا درد [illegible]
تو به [illegible] از همه [illegible]
چند از این [illegible]

[illegible]

انما الصبح طلع والله [illegible] صاح

[illegible]

جواهر المثنوی

نجم اصفهانی

۱